

گفت و گو با اری د لوکا نویسنده ی ایتالیایی

ترجمه: رامین مولایی

«اری د لوکا» را تا جایی که می دانم، مهدی سحابی با ترجمه «کوه خدا» برای اولین بار و مثل همیشه با ترجمه شاهکارش به جامعه کتابخوان ما معرفی کرد. اما او کیست؟

«اری د لوکا» در ۱۹۵۰ در شهر ناپل ایتالیا به دنیا آمد. در هفده سالگی به قصد پیوستن به بزرگترین تشکیلات سیاسی چپ ایتالیا در آن زمان (Lotta Continua) خانه پدری اش را ترک کرد و تا سال ۱۹۷۶ یعنی زمان انحلال این سازمان، در آن عضویت داشت. او ۱۹ سال به عنوان کارگر ساختمانی مشغول به کار بود و زمانی که تصمیم گرفت، ادبیات را جایگزین تلویزیون کند تا به قول خودش دیگر این احساس را نداشته باشد که «دارم روزهایم را بیهوده تلف می کنم» در واقع به دنبال گمگشته خود بود: ادبیات. زندگی ادبی او با انتشار اولین رمانش در سال ۱۹۸۹ به نام «اینجا نه، حالا نه» آغاز شد. او در این اولین رمان خود به بازآفرینی دوران کودکی اش پرداخت. دورانی که در ناپل پس از جنگ می گذرد، سال هایی نه چندان دلپذیر و شهری که هیچ یک از افراد خانواده شخصیت اصلی رمانش، مایل به بازگشت به آن نیستند. نویسنده از خلال چند عکس و با زبانی شاعرانه به دوره پس از جنگ ایتالیا نقب می زند و خواننده را با خود در این راه همراه می کند. راوی داستان از زبان اول شخص و برپایه دیالوگی که با گذشته خود و مادرش دارد، به واسطه مجموعه عکسی به روایت ماجرا می پردازد.

کودکی راوی در ناپل و در آلونک تنگ و تار و خفکان آوری که او و خانواده اش مجبورند دوران فلاکت باری را زیر بمباران های وحشتناک جنگ دوم آنجا از سر بگذرانند، سپری می شود. آلونکی که هیچ یک از آنها حاضر نیستند نه دیگر از آن صحبت کنند و نه حتی آن را به یاد آورند. اما این مکان خفکان آور همان جایی است که شخصیت اول داستان برای همیشه در آن متوقف مانده است. انتشار این رمان، در سال هایی که لوکا در آستانه گام نهادن به چهل سالگی است، او را در ردیف یکی از جدی ترین نویسندگان پس از جنگ ایتالیا قرار می دهد، جایگاهی که با نوشتن رمان های جذاب دیگری موقعیت خویش را در آن کاملاً تثبیت می کند. با انتشار رمان «سه اسب» (۱۹۹۹) خوانندگان و منتقدان از او به عنوان یکی از بزرگ ترین نویسندگان معاصر ایتالیا یاد می کنند. او اکنون به یکی از دغدغه های همیشه اش می پردازد: ترجمه عهد عتیق، آن هم از روی کهن ترین نسخه عبری موجود آن، هر چند که بنا به گفته خودش اعتقادی به آیات آن ندارد.

اری د لوکا چشم هایی آبی و چهره ای با خصوصیات کامل یک آنگلساکسون دارد - پدر بزرگ او آمریکایی بوده است - ولی داستان زمخت و خشن او نشان از دوره ای دارد که به بنایی مشغول بوده و تجربه ها سخت زندگی اش گواه غیرقابل

تردید است بر اصالت ایتالیایی، کسی که در دامن اندیشه های مبارزه جویانه چپ دوران پس از جنگ دوم بالیده است. انتشارات «سیروئلا» به تازگی ترجمه اسپانیایی مجموعه ای از ۱۸ داستان کوتاه این نویسنده پرآوازه ایتالیایی را زیر عنوان «رویاوی کسی» در مادرید منتشر کرده است، این ششمین اثر از این نویسنده ایتالیایی است که در اسپانیا به چاپ می رسد، به همین مناسبت خبرگزاری افه (EFE) گفت وگویی با او انجام داده است.

داستان های این مجموعه هم تقریباً مانند دیگر آثارتان، شکلی اتوبیوگرافیک دارند که در آنها خاطرات، اقرارها، خطاها، کرده ها، کنش ها و واکنش ها و... نقشی اساسی دارند و...

اینها داستان هایی زنده اما فراموش شده اند که به یاد آورده شده و روی کاغذ آمده اند.

نوعی فراخوانی بی هیچ حس نوستالژیکی، اینها داستان هایی احساسی نیستند؟

درست است. من با حس نوستالژی آشنایی ندارم، هیچ وقت هم نداشته ام. فکر می کنم من احساسات نوستالژیک را در درونم قصابی کرده ام... شاید از دولت به خاطر این قصابی باید تقاضای جبران خسارت بکنم.

و شما گمان می کنید که این یک حسن اتفاق است یا کاملاً برعکس؟

من احساس خوشبختی می کنم، بخت همواره با من یار بوده است، اما نه در این مورد.

برایم توضیح می دهید که چرا «دو، دو برابر یک نیست، بلکه رویاوی کسی است» جمله ای که از کتاب تان برداشت می شود؟

این فرمول ریاضی نیست، بلکه تجربه ملموس یک آدم تنها است که به یک باره با فرد دیگری مواجه می شود و درمی یابد که این پیوستن دو برابر شده تنهایی اش نیست. دو، دو برابر شده یک نیست، بلکه متضاد تنهایی است. یکی به اضافه یکی می شود دو تنها، این دو با آن دو در تضاد است. در دستور زبان یونانی و عبری نوعی اسم وجود دارد که نه فرد است و نه زوج و به آن «دوآل» گفته می شود، اسمی با پیکره ای کاملاً مستقل و متفاوت. جمع از سه شروع می شود، مانند مشی ای سیاسی که از اجتماع سه نفر به بالا شکل می گیرد، مانند یک ضیافت و جشن...

شما هر چیز را مستقیم مورد اشاره قرار می دهید، خشک و موجز. این شیوه نثر شما است. در واقع شما هر آنچه را که فرعی است حذف می کنید. آیا با جملات وصفی سر ناسازگاری دارید؟ (می خندد) خب، من با جمله های نهادی راحت ترم.

گفتید که اول نوشتن را برای خودتان شروع کردید. حالا هر چه می نویسید منتشر می کنید و برای خودتان خوانندگانی دارید. آیا دیدتان نسبت به آنچه می نویسید عوض شده است و اصولاً حالا برای چه کسی می نویسید؟

من برای این که یار و همراهی داشته باشم شروع به نوشتن کردم و حالا برای همین به نوشتن ادامه می دهم. من داستان هایی مربوط به گذشته را می نویسم و همزمان برای باری دیگر در آن گذشته مستقر می شوم. در حال نوشتن با اشخاصی زندگی می کنم که برای خواننده شخصیت هایی داستانی اند، ولی برای من افرادی واقعی بوده اند. در این لحظات مشغول نوشتن برای آن اشخاص هستم. نسخه خودم را از آن داستان روایت می کنم؛ روایتی که آن را زندگی کرده ایم. این شیوه من است تا زندگی برای دومین بار رخ بدهد.

بخش جالبی از داستان های «رویاروی کسی» داستان زندگی آدم های نسلی است که پازولینی آنها را «مازاد» می نامید، همان طور که خودتان در یکی از داستان های این مجموعه به نام «دامن آبی» از آنها یاد می کنید.

این داستان نسل من است، من تنها می توانم تجربه خودم را بنویسم، تجربه ای طولانی و گسترده که مرا بار آورده است. ساختار شخصی من متکی به ۱۵ سالی است که در جبهه چپ انقلابی ایتالیا گذرانده ام. ما نسلی هستیم که از صدقه سر آنتی بیوتیک ها افزایش پیدا کردیم و اولین نسلی از اروپا بودیم که شانه خالی نکردیم، با جنگی به مقابله با جوانی دیگری رفتیم که دشمن اش می نامیدیم. هر چند که خودمان فرزندان برآمده از جنگ پیشین هستیم که پدر و مادرمان برای ماندگاری نسل بشر در دنیا ما را به سمت این دنیا هل دادند.

با توجه به این که دیگر سیاست های قهرآمیز و تندروانه به لحاظ ایدئولوژیک مشی صلح جویانه ای را دنبال می کند، آیا اعتقادات سیاسی شما هم نسبت به سال های دهه هشتاد تغییر کرده اند؟

مبارزه سیاسی انقلابی من ریشه در یک گروه داشت. بدون آن گروه، فعالیت سیاسی که برای من در واقع به شکلی وسیع تر حکم شناسه ما را داشت، دیگر وجود ندارد. بی این «ما» دیگر آن حس جمعی موجود نیست. در آن سال ها من نسبت به آن حسی وفادارانه داشتم؛ دلم می خواهد که حالا هم بتوانم دست آن جوانی را که در خودم باز می یابم اش، در دستانم بفشارم.

نظرتان درباره ایتالیای برلوسکونی چیست؟ آیا دولتی که از سوی دموکرات مسیحی ها اداره می شود بهتر یا بدتر از آنی است که شما به خاطرش می جنگیدید؟

آدم هایی از نوع برلوسکونی برای من جالب نیستند. امروز ما دیگر در ایتالیا اندیشه سیاسی نداریم، بلکه فقط اقتصاد حرف اول را می زند. در واقع ما متغیرهای اقتصادی دنیا هستیم. ما سکه هایی هستیم که در یک نظام اقتصادی شرکت داریم و رد و بدل می شویم. برای همین هم ایتالیایی ها کسی را برگزیده اند تا نماینده شان در اقتصاد جهانی باشد. برلوسکونی ثروتمندترین آدم ایتالیا است و این حق او است که ایتالیا را اداره کند و رئیس جمهور هم از بانک ایتالیا خط می گیرد... کشور

غوطه ور در نظام بت پرستانه اقتصادی است. دوره سیاست به پایان رسیده است. برلوسکونی حادثه ای است که ما را آشکارا به مضحکه ای در تمام جهان بدل کرده است اما این مشکل به یک شخص بر نمی گردد بلکه از ما نشات می گیرد. شما به نظر نویسنده زمانه دیگری می رسید.

به عنوان نوع بشر ما توفیق این را به دست آورده ایم که روایتگر داستان ها باشیم و دانسته ها و شناخته های خودمان را از خلال داستان ها انتقال دهیم و به گمانم این کار را ادامه خواهیم داد. ادبیات امری تزیینی نیست، بلکه عرصه ای است که ما بر آن تکیه می کنیم؛ ما بر فراز داستان های پدرانمان قدم می گذاریم.

شما در سالن های تئاتر ایتالیا نمایی را بر اساس «دن کیشوت» به روی صحنه برده اید...

به همراه دو موزیسین، داستان «ال کیشوت و شکست ناپذیری ها» را نقل کردم و البته کیشوت بدون «دن». «ال کیشوت» یک قهرمان است، قهرمانی برای تشریح شکست ناپذیری ها.

خودتان را هم شکست ناپذیر می دانید؟

نه، نه! من بارها توسط هم نسل های خود نابود شده ام و بیش از آن اسیر تاریخ ایتالیا بوده ام. من بخشی از نسل شکست خورده ایتالیا را شکل می دهم.

آیا اکنون روی کتاب تازه ای کار می کنید؟

من همیشه با یک کتاب سرگرم هستم، ولی نمی توانم برایش از فعل کار استفاده کنم. نوشتن نقطه مقابل کارکردن است و من نویسنده ای را که از ترس از صفحه سفید صحبت می کند، درک نمی کنم. جداً منظورشان چیست؟ اگر من یک روز صبح بیدار شوم و با صفحه ای که رویش نوشته شده باشد، مواجه شوم، از ترس به خود می لرزم؛ آیا این که من نوشته ام وهم و خیال است؟ کاغذ باید که سفید باشد تا که تنها من آن را سیاه کنم.